

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: 99/06/09

موضوع: گوشه ای از مصائب دردناک روز و عصر عاشورا

ویژه برنامه قتیل العبرات

آیت الله دکتر حسینی قزوینی:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و صلاة
على رسول الله و على آله آل و لعن دائم على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله فَوَضَّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ، حسَبنا اللهُ و نعم الوكيل نعم المولي نعم النصير»

خدا را بر تمام نعمت‌هایش سپاسگذاریم و خدا را شاکریم که ما را از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم
السلام) قرار داد و امسال توفیق شرکت در عزاداری سرور آزادگان به همه ما کرم فرمود.

امشب از سخت‌ترین شب‌های اهل بیت عصمت و طهارت است. شاید در تاریخ بشریت، همچین روزی و
همچین شبی، تاریخ ثبت نکرده باشد.

آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند

گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود

لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب

گیرم حسین سبط رسول خدا نبود

گیرم که نور دیده خیر النساء نبود

ای ظالمان امت و ای بیگانگان دین

یک تن از آن میان به خدا آشنا نبود

گیرم که خون حلق شریفش مباح بود

شرط بریدن سر کس از قفا نبود

نقل است که «شمر» هر کاری کرد سر سیدالشهداء را از حلقوم ببرد، دید خنجر کار نمی کند، امام فرمود: اینجا

جای بوسه رسول الله هست!

خیلی عجیب است نمی‌دانم، سر حسین از قفاء، آن هم نبریدن، بلکه با ضربه زدن، همانطوری که استخوان را

می‌شکنند؛ سر همه شهداء را بریدند ولی بعد از شهادت، اما امام حسین (سلام الله علیه) را زنده زنده سر بریدند!!

گیرم که خون حلق شریفش مباح بود

شرط بریدن سر کس از قفا نبود

گیرم نبود سینه او مخزن علوم

آخر ز مهر بوسه گه مصطفی نبود؟

نمی‌دانم امروز چه‌ها بر اهلیت گذشت؟ چه اتفاقاتی افتاد؟ عزیزان مصیبت «قمر بنی هاشم» را در طول سال

می‌شنوند، مصیبت «علی اکبر» را می‌شنوند، مصیبت «رقیه» را می‌شنوند، مصیبت «قاسم» را می‌شنوند.

ولی در کربلا یک دسته از اصحاب سید الشهداء هستند که با آن سخنان زیبایشان حماسه آفریدند و سخنانشان

در تاریخ جاودانه ماند؛ لذا من معمولاً در شبهای یازدهم محرم، یاد اصحاب حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه)

می‌کنم.

امروز هم این اصحاب در کربلا واقعاً حماسه آفریدند. متأسفانه کمتر از مصائب این اصحاب گفته می شود. من امشب بعنوان نمونه، چند موردی از این حماسه ها را که واقعاً قلب هر انسانی را به درد می آورد، مطرح می کنم. «خوارزمی» از علمای بزرگ اهل سنت می گوید: «مسلم بن عوسجه» به زمین افتاده بود، در حال جان دادن بود و خون از بدنش جاری بود؛ لحظه آخر عمرش بود که «حبيب بن مظاهر» آمد بالای سرش.

این دو یک عمری با هم رفیق بودند، «حبيب» گفت:

«لو لا أنى أعلم أنى لا حقّ بك فى أترك من ساعتى هذه لأحبت أن توصى إلی بكل ما أهّمك حتى أحفظك فى ذلك لما أنت أهله فى القرابة و الدين»

«مسلم!» اگر می دانستم من بعد از تو زنده می مانم، دوست داشتم وصیتت را عمل کنم.

آخرین جمله «مسلم بن عوسجه» این بود:

«فقال له: بلى اوصيك بهذا رحمك الله و أوما إلی الحسين أن تموت دونه.»

با انگشت اشاره به امام حسین کرد و گفت: جان تو و جان حسین

مقتل الحسين عليه السلام؛ تأليف: اخطب خوارزم، موفق بن احمد - سماوى، محمد؛ الناشر: انوار الهدى،

چاپ دوم، سنة 1381 ش - 1423 ق، ج 2، ص 19

یکی از کسانی که در کربلا حماسه آفرید «وهب» بود که بعضی ها «وَهَب» می خوانند. «خوارزمی» در مقتلش، داستان او را مفصل آورده است.

هم مادرش در کربلا بود هم همسرش. «وهب» تازه عروسی کرده بود. مادرش آمد موهایش را شانه کرد، عطر به او زد و گفت: پسر من تو را برای قربانی حسین آماده کردم، رفت جنگید تعدادی از دشمنان را به هلاکت رساند بعد آمد به خیمه ها پیش مادر صدا زد:

«يا أمّا أَرْضِيَتْ عَنِّي؟»

ای مادرم! آیا از من راضی شدی؟

مقتل الحسين عليه السلام؛ تأليف: اخطب خوارزم، موفق بن احمد - سماوی، محمد؛ الناشر: انوار الهدی،

چاپ دوم، سنة 1381ش - 1423ق، ج2، ص 16

مادرش گفت: نه، من تا مادامی که در رکاب حسین به قتل نرسی، جان ندهی و خونت در راه حسین ریخته نشود، راضی نخواهم شد. همسرش گفت: «وهب!» به من رحم کن، من طاقت اسیری ندارم. مادرش گفت: پسر! به حرف این گوش نکن، برو.

خیلی عجیب است که وقتی آخرین لحظه که از اسب پایین افتاد، امام حسین را صدا نکرد، رویش نیامد، گفت من لیاقت اینکه حسین بیاید بالای سرم را ندارم؛ لذا مادرش را صدا زد!

مادر آمد بالای سرش، خون از صورتش و از چشم‌هایش پاک کرد؛ «وهب» چشمش را باز کرد دید مادر بالای سرش است، گفت: مادر! راضی شدی از من یا نه؟ گفت: بله پسر راضی شدم. پیش رسول الله از ما شفاعت کن.

«فجاءت إليه أمه تمسح الدم عن وجهه، فأبصرها شمر بن ذي الجوشن، فأمر غلاما له فضر بها بالعمود

حتى شدخها و قتلها، فهي أول امرأة قتلت في حرب الحسين عليه السلام»

همین که داشت با دستانش، خون صورت فرزندش را پاک می‌کرد، «عمر سعد» دستور داد عمودی را بر سر آن خانم زدند و او در کنار فرزندش به شهادت رسید. او اولین و آخرین زنی بود که در کربلا شهید شد.

مقتل الحسين عليه السلام؛ تأليف: اخطب خوارزم، موفق بن احمد - سماوی، محمد؛ الناشر: انوار الهدی،

چاپ دوم، سنة 1381ش - 1423ق، ج2، ص 16

یکی از کسانی که حکایتش واقعاً خیلی عجیب بود، «جون» هست. او غلام «ابوذر» بود، بعد از ابوذر، خدمت امام حسین آمده بود.

در روز عاشورا آمد عرضه داشت: یا حسین! به من اجازه میدان بده. امام حسین فرمود: ای غلام! ما تو را برای روزهای خوشمان در نظر داشتیم، نه روزهای بد. عرضه داشت: حسین جان! گویا من صورتم سیاه است، رنگ پوستم سیاه است، بویم خوش نیست و لیاقت بهشت رفتن ندارم، و لیاقت اینکه بیایم در رکاب تو به شهادت برسم ندارم!؟

نمی‌دانم سخنان این غلام، با قلب سیدالشهداء (سلام الله علیه) چه کار کرد، ولی نقل است که وقتی این جوان در میدان جان می‌داد، شخص امام حسین آمد بالای سرش و سرش را به زانو گرفت.

«جون» چشمش را باز کرد، دید سرش به زانوی حسین است. سرش را پایین آورد و روی خاک گذاشت، به زبان حال گفت: حسین جان! من سرم لیاقت زانوی فرزند پیغمبر را ندارد. امام دو سه مرتبه سر این غلام را روی زانو گذاشت، ولی این غلام خجالت می‌کشید که در آخرین لحظه، سرش روی زانوی فرزند پیغمبر باشد. در هر صورت از کسانی که واقعاً در کربلا حماسه آفریدند، یکی همین غلام بود.

در روز عاشورا، حوادث زیادی اتفاق افتاد؛ ولی در میان این حوادث، بعضی از حوادث خیلی جان سوز است. یکی از این حوادث، آخرین ودای امام حسین است. امام حسین در وسط میدان می‌جنگید و از هر لحظه می‌آمد به بچه‌ها سر می‌زد.

علامه مجلسی در «بحار الأنوار» و همچنین «خوارزمی» و دیگران نقل کرده اند که سیدالشهداء (سلام الله علیه) آخرین لحظه، آمد به طرف خیام و فرمود:

« يَا سَكِينَةُ يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كَلْبُومٍ عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ »

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج 45،

ص 47

این دیگر آخرین خداحافظی است، دیدار ما به قیامت. «حسین» وارد خیمه شد، در خیمه همه دارند با حسین خداحافظی می‌کنند.

نقل است که «زینب کبری» به دست و پای حسین چسپیده، دست حسین را می‌بوسد، پاهای حسین را می‌بوسد، زیر گلوی حسین را می‌بوسد؛ نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، چه مسائلی بود، شیون‌ها از خیمه به عرش اعلیٰ می‌رسید، حسین از خیمه آمد بیرون، یک موقع دید یک صدایی پشت سر می‌آید:

« مَهْلًا يَا أُخِي! تَوَقَّفْ حَتَّى أُرْوِدَ مِنْ نَظْرِي وَ أُودِّعَكَ »

برادر جان! آهسته! درنگ کن تا تو را کاملاً ببینم و با تو خداحافظی کنم.

مقتل اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات؛ الشیخ آغا بن عابد الشیروانی الدربندی، ج 3، ص 56، به نقل «گزیده شهادت نامه امام حسین»، محمدی ری شهری، محمد، ناشر: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث،

ص 57

در بعضی از مقاتل - به گمانم «سید بن طاووس» در «لهوف» باشد - نقل است که تعدادی از این بچه‌های کوچک، از خیمه بیرون دویدند و جلوی امام حسین را گرفتند و گفتند: بابا! ما طاقت اینکه بعد از تو به اسیری برویم را نداریم؛ ما را هم با خودت ببر تا ما را هم شهید کنند!!

آقا امام حسین فرمود: خواهرم زینب! این بچه‌ها و دخترها را به خیمه برگردان؛ دارد که آقا امام حسین از هر چند لحظه‌ای صدا می‌زد: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ یعنی بچه‌ها من هنوز زنده هستم.

نمی‌دانم این قضیه «گودی قتلگاه» را شنیده‌اید یا نه!؟ حُب زمین کربلا هموار بود، ولی چرا آقا امام حسین در آخرین لحظه به «گودی قتلگاه» رفت؟ برای اینکه در یک گودی باشد که اگر بچه‌ها از خیمه بیرون آمدند، نبینند در آخرین لحظه با او چه کار می‌کنند.

سیدالشهداء (سلام الله علیه) از اسب با صورت راستش به زمین افتاد؛ «عمر سعد» دستور داد به خیمه‌ها حمله کنید، امام حسین در آن لحظه فریاد زد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ»

وای بر شما ای پیروان آل ابوسفیان. اگر دین ندارید و اگر از آخرت نمی‌ترسید، در دنیای خود آزاده باشید.

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج 45،

ص 51

در حقیقت امام فرمود: مرد باشید تا من زنده هستم به خیمه‌هایم حمله نبرید. «عمر سعد» دستور داد اول، کار حسین را تمام کنید بعد به خیمه‌ها حمله کنید. بچه‌ها در خیمه همه منتظر هستند. چه خبری هست، یک موقع دیدند:

«وَ أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ ع حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَ نَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ جَعَلَ يَزْكُضُ وَ يَضْهَلُ »

الأمالي (للصدوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، ناشر: کتابچی - تهران، 1376ش؛ النص، ص: 163

«ذوالجناح» اسب امام حسین، بعد از آن که حضرت از اسب افتاد، یالش را و صورتش را با خون گلوی حسین رنگین کرد؛ آمد کنار خیمه خودش را به زمین زد؛ بقدری سرش را به زمین کوبید، نقل است که این «ذوالجناح» همان جا جان داد.

ای خدا حتی حیوان هم طاقت شهادت حسین را نداشت. این دودمان نحس «آل ابی سفیان» و «بنی امیه»
چقدر سنگدل بودند.

همه از خیمه‌ها بیرون دویدند

ولی سالار زینب را ندیدند

همه آمدند بالای «تل زینبیه»، یک منظره ای را دیدند؛ دیدند حسین افتاده، دیدند یک عده دارند با نیزه می‌زنند،
یک عده با شمشیر، یک عده با سنگ، هرکدام «تقرباً الی الله» سیدالشهداء (سلام الله علیه) را دارند می‌زنند. ای
خدا امروز چه گذشت و چه شد؟ «حضرت زینب» (سلام الله علیها) رو کرد به «عمر سعد» فرمود:

« وَيْحَكَ يَا عُمَرُ أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ »

وای بر تو ای عمر سعد! خجالت نمی‌کشی و داری تماشا می‌کنی حسین را تکه تکه می‌کنند!؟

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفید، محمد بن محمد، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت

عليهم السلام، ناشر: کنگره شیخ مفید - قم 1413ق؛ ج2، ص: 112

نقل است که «عمر سعد» از خجالت آنچنان گریه کرد که محاسنش خیس شد. «زینب کبری» دست به سر
گذاشت، فریاد زد:

« وا أخاه! واسيداه! وأهل بيتاه! ليت السماء أطبقت على الأرض، وليت الجبال تدكدكت على السهل»

ای وای برادرم! ای وای سرورم! ای وای سرپرست خانواده ام! ای کاش آسمان بر سر زمین خراب می
شد و ای کاش کوهها از هم می‌پاشید و بر روی زمین می‌ریخت.

اللهوف على قتلى الطفوف، مؤلف: سید بن طاووس (م 664 ه . ق)، مترجم: عبد الرحيم عقیقی بخشایشی،

ناشر: دفتر نشر نوید اسلام ، قم؛ ص 150

نقل است که دوست و دشمن به حال زینب گریه کرد. ای خدا، یا الله، یا الله؛ آخرین لحظه نمی‌دانم یک اتفاقی افتاد، یا امام زمان از تو معذرت می‌خواهم، یا فاطمه الزهرا از تو معذرت می‌خواهم، یا رسول الله از شما معذرت می‌خواهم؛

« وَ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ إِلَى الْحُسَيْنِ لِتَكْفَ عَنْهُ وَ لَا لِتُطَاوِلَهُ وَ لَا لِتَمْنِيهِ السَّلَامَةَ وَ الْبَقَاءَ وَ لَا لِتَعْتَذِرَ لَهُ ... وَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَوْطِي الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَ ظَهْرَهُ »

ابن زیاد به عمر بن سعد نوشت: من تو را نفرستادم که از حسین دست برداری و او را به سلامت رها کنی. حسین را بکش و وقتی کشتی بدن او را زیر پای اسبها پایمال کن.

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ناشر: کنگره شيخ مفيد - قم 1413ق؛ ج2، ص: 88

صدا زد: چه کسی حاضر است بدن حسین را زیر اسبها پایمال کند؟ یک عده‌ای آماده شدند. زیر پای اسبها، این بدن قطعه قطعه حسین را با زمین یکسره کردند. خدایا در آن لحظه حسین غیر از اینکه بگوید:

« الهی رِضاً بِرِضَائِكَ، صَبِراً عَلَى قَضَائِكَ »

ای خدا، زینب این منظره را می‌بیند، اهل بیت آنجا هستند. رسول الله نظاره می‌کند، زهرا نظاره می‌کند، زهرا شاهد حال امام حسین است، رسول الله، امیر المؤمنین، خانم زینب رو کرد به طرف قبر رسول اکرم، فرمود:

« وَ أَوْ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ »

ای محمد! خدای آسمان و زمین بر تو درود بفرستد.

« هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ صَرِيحٌ بِكَزْبَلَاءِ مُقَطَّعِ الْأَعْضَاءِ مَخْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَا »

این حسین تو است که او را در کربلا قطعه قطعه کردند، سرش را از قفا بریدند و لباس‌هایش را غارت کردند.

مناقب آل ابي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ناشر: علامه - قم، 1379ق؛
ج4، ص: 113

راوی می‌گوید: بقدری این سخن زینب قلب همه را کباب کرد؛

«فَأَبْكَتْ كُلَّ صَدِيقٍ وَ عَدُوٍّ»

هر دوست و دشمن به حال زینب گریه می‌کرد.

مثیر الأحزان، ابن نما حلی، جعفر بن محمد، ناشر: مدرسه امام مهدی علیه السلام، مکان چاپ: ایران؛ قم،
1406ق؛ ص: 84

نمی‌دانم بچه‌های امام حسین چه حالی داشتند؟! چه حالی داشت زینب؟! با چه حالی و با چه وضعی آنها را به خیمه برگرداند.

دوستان عزیز! عزاداران حسینی! «مرحوم سید بن طاووس» در «لهوف» می‌نویسد: قضیه شب یازدهم را هیچ کس بازگو نکرده که چه اتفاقی افتاد؛ خیمه‌ها را غارت کردند، هرچه لباس در بدن اهل بیت بود، معجزها را غارت کردند، حتی گوشواره‌ها را از گوش بچه‌های امام حسین کردند، نه درآوردند؛ حتی خلخال‌ها را از پای اینها درآوردند!!

«سید بن طاووس» می‌گوید: ما در تاریخ هیچ خبری نداریم که شب یازدهم محرم چه اتفاقی افتاد. ولی سخت‌ترین حالات بچه‌های امام حسین شب یازدهم محرم بود.

خدایا! خیمه‌ها را آتش زدند تا بچه‌های حسین زیر خیمه پناه نگیرند، یک بیابان دشمن، بچه‌های حسین، چند تا زن و بچه، غیر از امام زین العابدین کسی نیست.

خدایا بچه‌های امام حسین امشب تا صبح با قلب لرزان، نمی‌دانم چه می‌کردند؟ آیا برای حسین، برای علی اکبر، برای عزیزان‌شان گریه می‌کردند؟ یا برای بیچارگی خودشان، برای آینده خودشان؛ نمی‌دانم امشب تا صبح برای بچه‌های امام حسین چقدر سخت گذشت.

« أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ »

خدایا تو را قسم می‌دهیم به آبروی سید الشهداء، به آبروی مضطرات یوم عاشورا، الهی تو را قسم می‌دهیم به قلب‌های لرزان بچه‌های امام حسین در شب یازدهم محرم. به آن بچه‌های بی‌پناه، به آن بچه‌هایی که کسی از آنها حمایت نکرد و در میان دشمن اسیراند.

خدایا عزت‌ها رفت، شوکت‌ها رفت، حرمت‌ها رفت، یک زینب هست و هشتاد و چهار زن و بچه. خدا، به قلب سوخته زینب کبری و بچه‌های امام حسین، بر شیعه منت بگذار فرج مولای ما امام زمان ما نزدیک بگردان، و ما را از یاران خاص و سربازان فداکار و شهدای رکابش قرار بده.

الهی رفع گرفتاری از همه گرفتاران بنما؛ حوائج حاجت مندان روا نما؛ حوائج جمع ما، این عزیزان ما که در این ده شب زحمت کشیدند، چه از سخنران‌ها و کارشناسان و مداح‌ها، همه و همه خدایا به حق بچه‌های امام حسین همه را حاجت روا بگردان.

خدایا این بیماری و ویروس کرونا را از مملکت اسلامی شیعی اثنا عشری و مدافع اهل بیت و از همه مسلمان‌ها و از همه دنیا هرچه سریع‌تر ریشه کن بگردان.

تمام خدمتگزاران به اسلام و قرآن و اهل بیت، بالأخص مقام معظم رهبری موفق و مؤید بدار.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته